

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارشها

فرستنده: گزارشگر پورتال - ایران
۲۷ جولای ۲۰۱۶

عدوئی که سبب خیر شد !

امروز مطابق همه سال هائی که از مرگ شاعر بزرگ آزادی، احمد شاملو، می گذرد، قرار بود به دعوت "کانون نویسندگان ایران" ساعت پنج عصر روز دوم مرداد [اسد] بر مزار او حاضر شویم و به او شعر والا و فخمیش ادای احترام کنیم. ماشین ما در بین راه پنجره شد. این شد که پس از پنجره گیری به راهمان ادامه دادیم. نیمه های راه تلفونی با مجری برنامه تماس گرفتیم تا بگوئیم که ما سه نفر احياناً یک ربع ساعت دیر تر می رسیم.

در طی گفت و گو معلوم شد که مأموران پولیس امنیت، پولیس و لباس شخصی ها از ساعت چهار نیم هر دو در بزرگ گورستان امامزاده طاهر را بسته اند و نمی گذارند احدی وارد گورستان شود. فقط حدود صد نفری که پیش از ساعت چهار و نیم خودشان را به خاک شاملو رسانده بودند در انتظار ورود بقیه به سر می برند. امسال دیگر کاری کرده بودند کارستان. بستن درهای گورستان عمومی؟

از عجایب روزگار است. ساعت پنج و بیست و پنج دقیقه بود که سرانجام به گورستان رسیدیم. پشت درهای بسته مملو از جمعیت مشتاقی بود که در هوای دیوانه کننده چهل درجه می خواستند به شاملو برسند اما و خود را باسد آهنین درهای بسته گورستان و باتوم های آخته پولیس و فریاد های "متفرق شوید! متفرق شوید!" مأموران معذور سرکوب روبه رو می دیدند. خبر شدیم در همان ساعت اولیه پولیس فریبرز رئیس دانا را خود برده است. به کجا؟ خبرها متناقض بود. مردم کار خود را می کردند. خانمی که دیده بود پولیس دلاور "حافظ امنیت مردم" اقدام به عمل شجاعانه قاپ زدن و ربودن مجموعه شعر های احمد شاملو از دست مردم کرده است از گوشی تلفون همراه خود بنای خواندن شعر های شاملو را گذاشت و ملت هم با او دم گرفتند. شعرها را از بر بودند. بخشی از هیأت دبیران که بیرون از محوطه گورستان بود به صرافت طبع دریافت که آری: "رودس همین جاست، همین جا بپر!" مزار شاعر بزرگ آزادی در خیابان است نه در محوطه گورستان.

این بود که هیأت دبیران تصمیم گرفت طبق برنامه از پیش مقرر از یکی از اعضای هیأت دبیران بخواهد که "بیانیه کانون را در همان خیابان بخواند. از جمعیت خواسته شد که فراهم تر شوند و حتی در صورت امکان بر کف خیابان بنشینند. که فراهم آمدند و نشستند. هنگامی که بیانیه با صدائی غرا و پر طنین خوانده می شد، جمعیت بخش هائی از بیانیه را که در آن پارهائی از شعر شاعر آمده بود با صدای بلند دم گرفتند. تا همین ساعت به سبب تراکم جمعیت ترافیک شدیدی ایجاد شده بود و راننده های خودرو های گذری سرها را از پنجره خودرو ها بیرون آورده بودند و می

پرسیدند: "چه شده؟ شما این جا چه می کنید؟ چرا در های قبرستان را بسته اند؟" و مردم چنان که باید و شاید مطلب را تفهیم می کردند: "آمده ایم بر سر مزار شاعر بزرگ مان اما درها را به روی ما بسته اند، از مرده او هراس دارند". جمعیت همچنان به خواندن شعر ادامه داد تا این که نیروی پولیس زور آور شد و به اصطلاح کوشیدند مردم را پراکنده کنند. خبر رسید که رئیس دانا را هم رها کرده اند و او را از همانجا راهی تهران کرده اند. در همین حین بچه هائی هم که در محوطه گرفتار شده بودند سرانجام به مراسم خیابان پیوستند. فشار پولیس، مردم به غلیان آمده را خشمگین تر کرد و این شد که باچه های برافروخته یک صدا بنای خواندن سرود "سر اومد زمستون، شکفته بارون" را گذاشتند. حالا خیابان دوم هم بند آمده بود. مردم سرودخوانان از گورستان دور می شدند. می شد صدای قهقهه غرش آسا و معروف شاملو را به گوش جان شنید:

"این شد مراسم واقعی، حالا دیگر هر راننده کامیون، تریلر، وانت، تاکسی، هر رهگذر خسته از کار و زحمت و گرما می دانست که مردم برای شاعر خود، برای این همدست توده، در خیابان مراسم بزرگداشت برگزار کرده اند، چه بهتر از این؟ از این بهتر می خواستید؟ این بهتر بود یادگر گوشه ای از گورستان بیتوته کردن و شعر خواندن، سخنرانی کردن؟"

روزگاری مارسل پروست درباره جان راسکین، نویسنده و منتقد بزرگ انگلیسی، گفته بود: "او حتی در مرگ خود نیز به پاره ای سیارات مرده و خاموش می ماند که پرتوتابناک نورشان هنوز بر ما می تابد"